

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سخنرانی حضرت آیت الله محی الدین حائری شیرازی (ره)

در جمع دانش پژوهان مؤسسه آموزش عالی خوزوی امام رضا علیه السلام

**سومین جشنواره دانش پژوهان برتر**

بازنویسی و ویراسته:

سید محمد جواد فاضلیان

## مقدمه

مؤسسه آموزش عالی حوزوی امام رضا (علیه‌السلام) نهادی برخاسته از متن حوزه است و معاونت پژوهشی این مؤسسه برای توانمند کردن طلاب در عرصه‌های تحقیقی و پژوهشی ضمن فعال کردن پژوهش در فرایند تحصیلی طلاب با بهره‌گیری از چهره‌های برجسته این عرصه اقدام به برنامه‌ریزی در عرصه‌های مختلف پژوهشی نموده است که راه‌اندازی فصلنامه اسلام‌پژوهان، برگزاری نشست‌های علمی و کرسی‌های آزاداندیشی و برگزاری کارگاه‌های تحقیق و مهارت‌افزایی از جمله دستاوردهای آن است.

جشنواره پژوهشگران برتر و جشنواره امام‌رضا علیه‌السلام از برنامه‌هایی است که هر ساله به منظور تجلیل از پژوهشگران با حضور و سخنرانی علما و اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی برگزار می‌شود.

در سال نود و سه نیز این مراسم با حضور مرحوم آیت‌الله محی‌الدین حائری شیرازی و سخنرانی آن عالم فرهیخته برگزار شد.

از آنجا که سخنرانی آن مرحوم در بردارنده نکاتی مهم است همکاران معاونت پژوهش اقدام به پیاده‌سازی آن کردند و در حال حاضر با تغییراتی اندک در اختیار دانش‌پژوهان گرامی قرار می‌گیرد.

## معاونت پژوهش

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

والحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و اهل بيته الطيبين الطاهرين .

خیلی خوب شد که این جلسه و جشنواره پژوهشی شما مصادف شد با جریان شهادت مرحوم مطهری. چون شما بحث تان، کارتان، کار پژوهشی است، چند نکته عرض می‌کنم.

شما تحقیقات اخیر را، کتابهایی که هست با کتابهای گذشتگان مقایسه کنید، علامه حلی کتابی به نام اَلْفِين دارد، یعنی دوهزار دلیل و بعد مسأله عصمت امام را در آن بررسی کرده یا کتاب ارشادالاذهان ایشان در رساله عملیه ای که برای فرزندش نوشته. این توفیقات چگونه است؟ یا مرحوم صدوق و دویست کتابی که پژوهشگران از آن نقل می‌کنند، کتابهای پرمغز، یک وقت من به یکی از بزرگان قم که نیاز به ذکر اسمشان نیست گفتم هیچ فکر کردی چرا ما هشام ابن حکم نداریم؟ ایشان گفت: من دیگر گرفتارم شما بروید در این مورد فکر کنید، من سؤال دیگری کردم گفتم چطور است ما هنوز سعدی نداریم، هیچ فکر می‌کنید چطور است این زمان ما از سعدی هفتصد سال فاصله داریم هیچ شاعری نیامد که او را تحت الشعاع قرار بدهد؟ سؤالی که من کردم این بود، آن عزیز هم که سؤال را به خود من برگرداند من هم خودم را مکلف کردم بروم و در آن فکر کنم.

تفاوت ما در روش کار است، حالا شما می‌خواهید بگویید پژوهش محور بودند الآن نوعی دیگر هستند، حالا به تعبیرات کار نداریم ولی روش کار چگونه بوده تا حالا، روش تدریس چطور بوده؟

نمونه‌اش را به شما می‌گویم، محصلین ما از دبیرستان جلوتر تا آخر دانشگاه زبان انگلیسی کار می‌کنند ولی از عهده محاوره بر نمی‌آیند یا از اول دبیرستان قرآن می‌خوانند بچه‌ها، وقتی جناب سرهنگ را داشتند امتحان می‌کردند برای درجه، آقای معین امتحان می‌گرفت، قرآن باز کرد سوره یاسین آمد، بسم الله الرحمن الرحيم می‌خواست بخواند یس Yes (به معنای بله در زبان انگلیسی) و القرآن الحکیم، آقای معین هم گفت بهش گفتم OK، اینها چیست؟

باز شاهد دیگر برایتان می‌آورم، در نسل‌های قبل از شما، حافظ قرآن در شهرها اگر یکی بود یا نبود. اخیراً یک مسجد از تهران برای من نوشته بود ما امسال که خیلی حافظ قرآن داشتیم. ببینید، بروید روی روش، آقای طباطبایی پدر دکتر محمدحسین، روش جدید آموزش و حفظ قرآن را به پسرش یاد داد، دیگران هم روی این روش کار کردند بطوری که آیت‌الله‌العظمی مکارم در یک وقتی می‌خواست جوایزی بدهند به حافظین قرآن، گفتیم آقا ما پیش بینی نمی‌کردیم، بعد گفت فکر نمی‌کردیم، یک دفعه دید جایزه‌ها کفاف نداد برایش، گفت ما به خواب هم نمی‌دیدیم روزی بچه‌های قدونیم قد اینجور حافظ کل قرآن باشد، ببینید روش، روش حفظ، روش پژوهش، روش تدریس، روش تحصیل، بحث در روش، خارجی‌ها با زمان کوتاهی، زبانی فرامی‌گیرند عروس من، زبان انگلیسی، فرانسه، آلمانی، براحتی مسلط است بعد هم آمد عربی و فارسی هم یاد گرفت. یعنی برای آنها چند تا زبان یک امر خیلی عادی است. در مدارس ما روش، روش استعماری بوده و این روش به حوزه هم سرایت کرده، فارغ‌التحصیلان ما از آلمان بهتر از فارغ‌التحصیلان ما از آمریکا یا از انگلستان از آب درمی‌آیند به خاطر این که آلمان‌ها هم حدودی رقابت دارند با انگلیسی‌ها و با ما احساس همدردی می‌کنند، حُکام انگلیسی گاهی وابسته هستند به یهودی‌ها، اینها را نماینده افکار آلمانها ندارد، آلمانها برای خودشان یک دین دیگری دارند.

دوره امامت جمعه‌ام بود رفته بودم ازنا، یک کارخانه نوردی را آنجا راه انداخته بودند مسوولش گفت ما اینجا در سازه زمین خیلی دشواری داشتیم، کسی نیامد به ما بگوید در این زمین چکار بکنیم، چقدر بکنیم، چقدر نکنیم، حیران ماندیم، همه جا تحقیق کردیم، گفتند آقا یکی در اصفهان هست اگر این کار را قبول کند و گرنه یک نفر از خارجی‌ها باید بیاوریم. گفت ایشان را پیدا کردیم، آمد و به ما گفت اینجا را دوازده متر می‌کنید، اینجا را ده متر، اینجا را هشت متر، اینجا را چقدر، گندیم، الآن دارد جواب می‌دهد، گفتم که بود؟ گفت: دکتر عبدالرحیم، دیدم این همشیره‌زاده‌ام است، اینقدر لذت بردم که، پسر آخوند هم

هست، همانجا نوشتم که از حرف‌هایی که لذت بردم اینکه بفهمم در کشور ما نمونه شدیم از این نظر. اون هم یتیم بود بزرگ شد. خواهر ما، در جوانی از دنیا رفت، ایشان مادرش را ندیده اصلاً، اصلاً مادرش را به یاد نمی‌آورد، پدرش ارثیه‌ای از او مانده بود، جزئی، این را برایش نگه داشته بود، با فروش آن رفت آلمان، آنها رویش کار کردند، کارهایی که باید بشود که طرف استخوان‌دار بشود در علم، این رموز دارد، راه دارد، بخواهند یاد می‌دهند، بخواهند سَنَبَل کاری می‌کنند، بحث در خواستن است، آیت الله العظمی مکارم تربیت شده شیراز است، سطح خود را شیراز خواندند، دوره سطحش را، استادی که یاد داد اول به او گفت پنج ساله سطح را تمام می‌کنم، پنج ساله هم سطح‌شان را تمام کردند، یک وقتی پیش ایشان بروید و بگویید برایتان تعریف کند، نحوه درس خواندن خودش را. استاد ایشان یک انسان گمنام بود، یک روحانی بود، حتی وقتی ایشان از دنیا رفت، دفنش کردند در صحن یک امام زاده‌ای. برای ایشان نوشته بودند جناب مروج الاحکام آقای شیخ علی موحد، ثقة الاسلام، حجت الاسلام، آیت الله، هیچی، اخیراً آمدند اسم را عوض کردند، دیدند زشت است، کردند آیت الله، این فرد رسمش همین بود، روش تدریس ایشان این بود. اولی که می‌خواست شاگرد را قبول کند، نیم ساعت با او حرف می‌زد، این نیم ساعت چند سال اساس کار این بچه را دگرگون می‌کرد. خود من خدمت ایشان رفتم بعد از سرگردانی، منم نمی‌خواستم آخوند بشوم دیپلم ریاضی گرفتم رفتم بروم مهندس راه و ساختمان بشوم. وقتی از نظر سیاسی مشکل پیدا کردم و محروم شدم از دانشگاه. به برادرم گفتم می‌خواهم آخوند بشوم، ایشان هم گفت بنویس تا من قبول کنم، یعنی مسئولیت این کار را نمی‌خواست قبول کند. من امضا کردم رفتم اینور آنور تا به این استاد رسیدم، شاید سال سوم طلبگی ام، ایشان از من یک سؤالاتی کرد، مصاحبه. بعد به من گفت من سه ساله سطح دو را تمام می‌کنم، به وعده اش هم وفا کرد، حالا ببین چه کار کرد به من گفت لباس پاره پیوشی، عارت نشه، می‌خواهی زندگی کنی؟ حلال باشه باید مواظب خودت باشی، می‌توانی بیا؟ بعد روش

مطالعه. آنچه محصّل کلامش من می‌خواهم بگویم، محصلش همین قسمت دعا از مناجات شعبانیه بود: «الهی، هب لی، کمال الانقطاع الیک» این کمال الانقطاع که در مناجات شعبانیه دارد در حوزه عرفان «حتی تخرق ابصار القلوب حُجِبَ النور فَتَصِلَ الی معدن العظمه و تصیر ارواحنا مُعَلَّقَةً بِعِزِّ قُدْسِک» آنچه در این جمله آمده بنام کمال الانقطاع، این تکه را از مناجات بگیرد. هر کسی می‌خواهد چیزی بشود، کمال الانقطاع می‌خواهد، چه بد چه خوب، جهانگیرهای عالم برای جهانگیری کمال الانقطاع دارند که موفق می‌شوند. نادرشاه تفاوتش با شاه‌سلطان حسین اینجاست، اگر شما نادرشاهی کار پژوهشی کنید، به فتح هندوستان می‌رسید، اگر به روش شاه‌سلطان حسین کار پژوهشی کنید دودستی اصفهان را هم به افغانه تقدیم می‌کنید!

ایشان تاج سلطنت را دو دستی به اشرف افغان تقدیم کرده بحث در روش است، حال ببینید نادر چه جور؟ کمال الانقطاع را در اینها ببینید. کاروان سراداری از همین کاروانسرای شاه‌عباسی، می‌گوید آخر شبی در زدند، من از بالا رفته نگاه کردم پایین دیدم یک «سوار» قدبلندی است، دیدم خطری ندارد در را باز کردم بیاید داخل، آمد، مقداری جو و اینها از من خرید، کاه، به اسبش داد بعد هم این بالاپوش را، روی اسب را، به روی خودش کشید و از توی جیش یک مقدار نخودچی بود، گندم برشته بود، خورد و خوابید، صبح هم نمازش را خواند و اسبش را سوار شد و بعد به من گفت من که رفتم یک ساعت دیگر اردو می‌آید اینجا بگو نادر از این راه رفت. این دل و جگر می‌خواهد. اینکه اینجوری می‌رود روحیه می‌دهد به افرادش ببینید نادر کامل الانقطاع بود و برای اینکه کشور را آزاد کند. عزمی داشت. شاه‌عباس کامل الانقطاع بود. یعنی به بچه‌اش دل نمی‌بندد وقتی احساس کرد برایش ثابت شد، حالا حتی به غلط که رضاقلی میرزا در آن تیری که به سمت تو انداختند چشمش را جلو خودش درآوردند، کامل الانقطاع، به بچه تعلق ندارند. این قدرتش و حکومتش، سلطنتش است اگر نباشه نمی‌تواند. عین همین عبارت را هارون‌الرشید به مأمون گفت، وقتی

مأمون دید که ایشان خیلی احترام گذاشته به یک واردی که برای هیچ کسی همچنین احترامی قائل نیست و به اینها گفت که بروید تادم درب و بعد خودش جلو آمد بُردش. بعد که ایشان رفت مأمون گفت: که بود؟ گفت ایشان موسی ابن جعفر (ع) بود. گفت خوب چرا اینقدر احترام کردی؟ هارون جواب داد: اینها خانواده علمند، ما مدیریت ظاهری عالم داریم اینها باطن علم و اینها دست اینهاست. گفتم خوب چرا حکومت را به ایشان واگذار نمی کنید؟ گفت: الملک عقیم، نمی شود! الملک عقیم، دقیقاً کمال الانقطاع است. یعنی نمی شود از این غیر از ملک چیز دگر بزیاید. این نه، رحم می زاد نه مروت می زاد، هیچ چیز اصلاً تعلقشان است. تعصب عجیبی دارند اگر نباشد اصلاً نمی توانند مدیریت کنند. این مشکل ما است. ما در مورد کمال الانقطاع کم آوردیم، این استاد موحد در همین راستای اینها بود. آنها در مُلکشان کمال الانقطاع بودند. او در تربیت طلبه اش کمال الانقطاع داشت. وقتی آقای ارسنجانمی خواست به قم بیاید. اینها آمدند بدرقه اش. پدر او هم گریه می کرد، به پدر آقای ارسنجانمی گفت که چرا گریه می کنی؟ من اگر بتوانم بچه ام بجایی برسد که دیگر اینجا تحصیلش تمام بشود بفرستمش قم همین الآن من بمیرم هیچ ناراحتی ندارم، اصلاً فکر و ذکرش این بود. یک کاری، طوری بکند، بمیرد. این مایه کار است. مخترعین بزرگ عالم عموماً در رشته کاری خودشان کمال الانقطاع دادند، نیوتن اینطوری است، دیگران این طورند. شما خیال می کنید علامه کمال الانقطاع ندارد، علامه کمال الانقطاع را دارند، انسان یک سال کامل الانقطاع کار کند خیلی بهتر از ده سال متوسط است. آقای ارسنجانمی که امسال مرحوم شد به من گفت، این هم از شاگردهای شیخ محمدعلی موحد. گفت من یکسال و خرده ای که پیش رفتم بعضی شاگردهایم هفده سال طلبه بودند می آمدند پیش ما، یکی از آنها به من گفت که: من هفده سال است طلبه هستم چطور است این طور پارسال آمدی، یک سال است من به درس تو نیاز پیدا کردم به او گفتم تو چقدر وقت صرف می کنی؟ تو منبر می روی، کارداری، این کار، چه کار داری؟ چه قدر وقت می گذاری برای

درس؟ گفت در همین یک سال و خرده‌ای من نگاه کنند، من بیشتر وقت گذاشتم تا شما در هفده سال، تفاوت در این است که من به قوت گرفتم تو شل گرفتی. «خدا ما آتیناکم بقوه» این کمال الانقطاع است یک رشته را بگیرید، فکر و ذکر و کارتان همان باشد. آیت‌الله العظمی بهجت (ره) شاگرد آقای قاضی بود روزه و نماز مستحبی و اذکار و اینها می‌گرفت در نجف. به پدرش گفتند که این رفته درس بخواند، رفته تو کار مستحبات، این کارها را به جا می‌آورد، پدرش از ولایت خودش استفاده کرده، گفت: راضی نیستم روزه مستحب بگیر. ایشان اطاعت حرف پدر کرد، چرا؟ آقای بهجت کمال انقطاع داشت، در این راه عرفانی اش، که ببینید کمال انقطاع در عرفان طرف را عارف می‌کند، کمال انقطاع در فقه، آدم را سید محمد کاظم یزدی می‌کند، کمال انقطاع در اصول آدم را شیخ محمد کاظم صاحب کفایه می‌کند، کمال انقطاع در این حوزه‌ها آدم را شیخ مرتضی انصاری می‌کند بروید این گم شده آنان را پیدا کنید، سعدی کمال انقطاع داشت در معاشرت مردم و کسب علم، سعدی فوق العادگی اش در این است، هم مفاهیم کلی را در نظامیه بغداد گرفته و تدریس می‌کرده و هم به قول خواجه نصیرالدین طوسی «خدا العلم من افواه الرجال انهم یحفظون خیر ما یسمعون و یقولون خیر ما یحفظون» یعنی این، لب‌الالباب است. سعدی پهلو هر کس نشست شاگردی کرد. الان شده معلم همه. شما شاگردی همه بودن سعدی را نمی‌بینید. بعد معلم همه شدنش را تعجب می‌کنید. ما مشکل در شاگردی داریم. شما نگاهی به فقهای بزرگان بکنید، برای یک اجازه روایت از شهری به شهر دیگر می‌روند. نگاه به رؤات بکنید در تحقیقاتشان، هشام ابن حکم برای فهم یک معضل از کوفه به مدینه می‌رود، برای این که یک مطلب را بگیرد، یک سؤال بکند، احمد ابن اسحاق برای پاسخ یک شبهه با آن خطرها از قم به سامرا می‌رود آن چیزی که مهم است این است که پژوهشگر خودش، خودش را مدیریت کند بحث من با شما در این است که مدیریت از خارج یا مدیریت از داخل. خودمدیریتی، یا دیگرمدیریتی، بحث من با شما روی این موضوع است. مدیریت



داخل درست کنید برای کسی که می‌خواهد پژوهش کند، این را جزء قواعد پژوهش تان بگنجانید. در مدرسه حقانی می‌دانید که چه نظمی داشت آقای قدوسی. دفتر حضورغیاب را همه امضاء می‌کردند، غائبین را هم اول می‌دادند به دفتر. هفتگی هم امتحان می‌کردند. من یک بار نه دفتر حضورغیاب را در چهارسالی که آنجا بودم امضاء کردم، نه یک بار از طلبه امتحان کردم، نه یک بار اسامی غائبین را دادم دفتر. آقای قدوسی یک دفعه به من گفت که از همه این استادهایی که اینجا می‌آیند فلانی {آقای حائری} تافته جدا بافته است، گفتم آقا جان من که نیامده‌ام پیش شما بگویم من می‌خواهم تدریس کنم، شما آمدید درخانه من گفتید بیا. منم آمدم، گفت همین گفتم بله. دیگر هیچ چیز نگفت.

تا آخرین روزی که من آنجا بودم، یکی از همکاران مدرسه حقانی گفت من دیشب خواب دیدم، شما دفتر حضورغیاب را امضا کردی، تاریخ زدی و نوشتی «الحمد لله رب العالمین» گفتم اگر رؤیایت صادق باشد این آخرین سال من است، همانطور هم شد، بعد من رفتم لانه جاسوسی برای بحث برای آنها بعد هم نماینده مجلس شدم. بعد هم پرسیدند تو از کجا فهمیدی الحمد لله رب العالمین یعنی آخریش است، گفتم «آخر دعواتهم أن الحمد لله رب العالمین».

آقای مقتدایی می‌گوید من ساعت ۸ بنا بود بیایم آقای قدوسی در حیاط قدم می‌زد نگاه می‌کرد نگاه می‌کرد به ساعتش کرد فهمیدم به من می‌گوید دیر آمدی، من نگاهی به ساعت کردم دیدم درست ساعت ۸ است، گفتم من درست آمدم ۸ است، گفت: آقای مقتدایی ساعت شما ۳۰ ثانیه عقب است. من هرروز ساعت را با رادیو تنظیم می‌کنم. آیا چه بود؟ محصولات آن سال الآن محصولات خیلی خوبی است مال مدرسه حقانی. ببینید، حاضر غایب کردن خوب است، لازم است، اما باید دانست دارو است، این دارو سم است، اما شما ناچارید این سم را مصرف کنید. جبران این سم را باید بکنید، بطرف بگویید، این حضور و غیابی که می‌کنند، حضور و غیاب واقعی نیست، حالا هر کدامتان می‌دانید چرا حضور و

غیابی که می‌کنند، حضور و غیاب واقعی نیست، دست بیاورید بالا، توضیح می‌دهم، من می‌گویم حضور غیاب اسمی است. حضور غیاب رسمی نیست، حضور غیاب واقعی نیست. چرا واقعی نیست؟ هر که می‌داند بی‌آید اینجا بگوید. هر که می‌داند دستش را بالا بگیرد دعوتش می‌کنم اینجا. ببینید حالا، خوب خودم می‌گویم، حضور، برای حضور قلب است، اما حاضر غایبی، حضور اشباح است، ایشان هستند (یعنی هیکل آن)، آنچه درس را می‌فهمد، حواس و ارواح است، معلم می‌تواند حضور ارواح را حاضر غایبی کند؟ نه. خود طرف می‌تواند ببیند روحش حاضر بود یا نه یا حواسش جای دیگر بوده یا نبوده. برای این خاطر، به پژوهشگر در درس خواندن بگید، برای خودت دفتر حضور غیاب دیگری داشته باش. اون سم را با این اصلاحش کن. چرا آن سم است؟ آن به خاطر این است که تو را وابسته به امر خارج می‌کند، این ضعیف بارت می‌آورد. ریاکار بارت می‌آورد، مظاهر بارت می‌آورد، تو می‌خواهی برای دیگری باشی، تو برای دیگری چرا؟ خودت باید برای خودت شخصیت قائل بشوی، «وَمَنْ لَا يُكْرَمُ نَفْسَهُ لَا يُكْرَمُنِي» خود انسان باید خودش خودش را حضور و غیاب کند. شاهد ما بر این روایت هم هست این معنایش چیه؟ «من لم یکن له مدیر من نفسه لم یَنْفَعُهُ اِدَارَةُ غَيْرِهِ، من یکن له طیب من نفسه لم یَنْفَعُهُ طِبَابَةُ غَيْرِهِ، من یکن له حکیم من نفسه، لم یَنْفَعُهُ حِکْمَةُ غَيْرِهِ، من لم یکن له امیر من نفسه لم یَنْفَعُهُ اِمَارَةُ غَيْرِهِ» خودت باش، خودت مدیر خودت باش، خودت معلم خودت باش و وقتی این شد درس را برای خودت می‌خوانی، برای فهمیدنت می‌خوانی، سم دومی که هست نمره و امتحان است وقتی کسی درس را برای نمره می‌خواند به حافظه اش می‌گوید، اینها را حفظ کن اما در دلش هست برای نمره! حافظه هوشمند است آن که در دلت هست عمل می‌کند بعد که نمره را گرفتی پاکش می‌کند. شما شک دارید در حرف من امتحان بگیرید از شاگردتون بعد که اینها امتحان دادند چند تا از اینها که نمره ۲۰ گرفتند انتخاب کنید، بعد بگویید اشکالاتی پیش آمده می‌خواهیم با سئوالات جدید امتحانتان کنیم، اگر حاضر شدند بلافاصله امتحان

بدهند؟ می‌گویند یک شب به ما مهلت بدهید، چرا؟ می‌خواهد مجدداً مرور کند. چرا؟ چون پاک شده. چرا بسیاری مطالبی را که می‌خواهید بعد از اینکه مدرک بدستتان آمد از حافظه‌تان می‌رود؟ چرا قَدْما اینطور نبودند؟ آقای بروجردی در آن سنین بالا، آقای ارسنجانی را بُردش برای یک آزمون ادبیات. گفته بود، از اینجا بخوان. از آخر به اول خوانده بود! و این از آخر به اول خواندن الفیه عجیب بود، این جوری حافظه الفیه بودند، اصلاً مطالب در مُشتشان بود، امالی صدوق را نگاه کنید خیال می‌کنید از رو می‌خوانده این‌ها می‌نوشتند، املاء می‌کرده، بسیاری از این اساتیدی که در تهران بودند در اواخر قاجاریه روایت کافی را از حفظ داشتند، چرا حافظات ضعیف شده همه‌اش برمی‌گردد به رَوْش، کسانی را برای پژوهش بگذارید که برای این کار کمال‌الانقطاع داشته باشند، خودشان مدیر خودشان باشند خودشان، خودشان را حاضرغائب کنند، اگر به اینها نمره ۲۰ دادند خودش فهمید که این مطلب را نفهمیده، نوشته خودش به خودش نمره کم بده، وقتی این گونه شد، طرف درس را برای فهمیدن می‌خواند، وقتی برای فهمیدن خواند در حافظه‌اش می‌ماند، به خاطرش می‌ماند، شما اگر با سیدمحمد کاظم یزدی برخورد می‌کردید در فروعات ببینید چه گونه جواب می‌دهد، برای نمونه‌اش کتاب جامع الشّاتّات میرزای قمی را نگاه کنید. این سؤالاتی که از ایشان کردند داره به صورت تفصیلی، اجتهادی پاسخ می‌دهد، چه جوری این فرصت کرده، این همه کتاب سنگین، دانه‌دانه این‌ها را کار کند.

صحبت یک کسی شد با مقام معظم رهبری، صحبت می‌کردیم، گفت او وقتی می‌خواست کار کند همه ابزار کارش پهلویش بود، یعنی بعضی‌ها وقتی می‌خواهند باید کتاب اطرافشان باشد، همه چیز باشد، مراجعه کنند، گفت این تمام بند و بیلش پهلویش بود فی المجلس می‌تواند مطالبش را بگوید. چون برای کسی بخواهد محقق بشود حتماً باید حافظه خوبی داشته باشد قدرت تَبَع خوبی داشته باشد، سرعت انتقال دقیقی داشته باشد بالاتر از همه حواس جمعی و تمرکزی داشته باشد آن چیزی که حافظه را قوی می‌کند تمرکز است و

آنچه تمرکز می آورد، عشق است و آن چه عشق را می آورد کمال الانقطاع است. ببینید شما می گوید ما مسأله امور زندگیمان چگونه اداره کنیم؟ من در حضور مقام معظم رهبری در جلسه روحانیت فارس این را گفتم، گفتم: مرحوم سید مرتضی به شیخ طوسی دوازده دینار می داد، به ابن وراج هشت دینار می داد، ماهانه دوازده دینار، دوازده گوسفند است، این کمال الانقطاع یعنی همین، تأمینش می کرد، پژوهشگر اگر می خواهد یک پژوهشی بدهد، یک گزارشی بدهد بعد در مقابل آن به او مدرکی بدهند بعد در مقابل او چیزی دریافت کنی به جایی نمی رسی، پژوهشگر باید فارغ البال باشد، کسانی که برای پژوهش بخواهند کار کنند از الآن از اول طلبگی باید برای اینکار ساخته بشوند کسی که می خواهد برای پژوهش بیاید باید اجتهادی کار کند، اجتهاد و تقلید این نیست که انسان بعد از ده سال به اجتهاد می رسد، اجتهاد روش است. او که در صرف میر خواندن مجتهد نباشد در کفایه خواندن مجتهد نمی شود، گفت: سؤالاتی کنار صرف میر کنید، این ها حاشیه ها که برای تبرک و تقدس نگذاشتند، شما هم که می گوید زمان ما زمان و فرصتی نیست که یواشکی آن را بخوانی، خوب بعدش می خواهی چکار کنی؟ علیکم بالمتون لبالحواشی یعنی چه؟ پژوهشگر کارش حواشی است. شما کارتون ان قُلْت، قُلْت است، شما که بورسی نمی خواهید تحصیل کنید؟ اگر می خواهید مثل اهل سنت عمل کنید خوب.. آنها امام جماعت درست می کنند شش ماهه، خطیب جمعه درست می کنند به او خط می دهند برود بخواند، همین، عالم بورسی درست می کنند، هرچی گفتند بالا، این می گوید همین تکفیری ها چه جور می اند اون بالاییه می گوید ای، این هم می گوید. او گفته «ای» او هم می گوید گفته «ای» این هم گفته «ای» اون آخری هم که می خواهد اجرا کند می گوید «ای».

آقای بهلول گفت که من در خانه یکی از اهل سنت بودم دراز کشیده بودم اما بیدار بودم می شنیدم یک کسی درب خانه را در زده داره به صاحب خانه می گوید ملأ گفته اگر تو نوزده تا از این رافضی ها بکشی می روی بهشت، من تا حالا هجده تا از آنها را کشتم این یک نفر را

هم بده من بکشم تا من بروم بهشت، ببینید این از بالا تا پایینش همینطور، چشمش را می بندد می گوید او گفته، می گوید قرآن گفته «اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم» فعلاً هم یزید ابن معاویه، ولی امر من است گفته بکش، گفته حسین ابن علی را بکش، می کشم، بعد هم شریح قاضی گفت دستت درد نکنه، گفتند نظرت درباره جریان حسین ابن علی چیست؟ ایشان هم این فتوا به او دادند «خَرَجَ الْحُسَيْنُ قُقُتِلَ بِسَيْفٍ جَدُّ» بسیف جد، منظورش نه سیف آهنی یعنی حُکمش، فتوایش، ما به حکم جدش کشتیمش، جدش به ما گفت بکشیدش، این روش پژوهش نمی‌خواهد، کار نمی‌خواهد.

پژوهشگر کسی است که از اول که به او می‌گویند این مطلب را، می‌گوید چرا؟ شما نگاه کنید علل بعد از وقوع را تو امثله نگاه کنید اگر کسی پرسید چرا این اینجوری گفت؟ چرا ضربتا، ضربتا شد، خدا رحمت کند بابام خیلی علاقه داشت که من آخوند بشوم اما رویش نمی‌آمد به من بگوید. منم قبل از چهارده سالم بود، حدی نبدم هنوز دوران دبیرستان را تمام نکرده بودم ایشان از دنیا رفت. سال آخرش برای من امثله گذاشته بود بخوانم، تو این کلمه شتت چرا شد شتتما که الف تشبیه بود چرا میم آوردند گاهی برای اینکه اشتباه نشود با الف اطلاق که آخر شعر می‌آورند بعد این شعر را خواند: «شَتْنَا فَاِنِّي قَدْ رَضِيْتُ بِمَا رَضِيْتَا» حال من تقریباً بچه دبیرستان بودم بابام خیلی علاقه داشت دستهایش را می‌برد بالا از روی شوق، می‌زد روی شانم، درد هم می‌گرفت اما بابام لذت می‌برد، نمی‌دانم این چگونه است؟ پدر چه حسّی دارد که وقتی بچه اش چیزی می‌فهمد، مرحوم آقای طباطبایی گفت که آقای مطهری وقتی که پیش من بحث اضافه کتاب شفای بوعلی را می‌خواند من به رقص می‌آمدم! حالا می‌فهمم که بابام چه حالی می‌شده، وقتی گفت برای اینکه این شعر کسی که می‌خواهد پژوهش کند خودش باید دفتر حضورغیاب خودش را داشته باشد، خودش برای خودش نمره بدهد باشد این را که حوزه دارد ناچار است این کار را بکند، حوزه نمی‌تواند، حال گیرم آقای قدوسی من را تحمل می‌کرد، اما نمی‌شود، حوزه نظام دارد باید آنها کارخودشان

را بکنند، دارو است اما بدان که دارو سم است برای جبران او پژوهشگر وقتی درس می‌خواند دفتر حضور غیاب خودش را حضور قلب خودش را بگوید، آن موقعی که نبوده خودش را جریمه کند، یک جریمه مختصری هم بکند، من ده دقیقه نبودم ده تا صلوات بفرست، همین اندازه که خودش را جریمه کند خودش احساس مسؤلیت می‌کند، نمره دادن خودش به خودش نمره بدهد... گاهی هم بهتر از آنی که فهمیده نمره خودش را بیشتر بدهد چون به آنچه عقیده دارد عمل می‌کند. مدرک هم خودش به خودش بدهد. مدیریت خارج لازمه اما کافی نیست مدیریتی، برنامه ریزی، برای خودش خودش داشته باشد یک توصیه هم می‌کنم به پژوهشگرها، نظم را داشته باشید، نظم معنایش این است من کی بیدار می‌شوم بعدش نیم ساعت چه می‌کنم؟ نیم ساعت دوم چه می‌کنم؟ سوم چه می‌کنم؟ این را شما یک بار در زندگی تان، یک روز این گونه انجام بدهید آثار آن را ببینید. سخت است اما اگر عادت کردید این تحول در شما پیدا می‌شود. خدا رحمتش کند آقای موحد همین که نیم ساعت مصاحبه اولیه اش با طرف تمام می‌شد این طرف در کاریزمای آقای موحد قرار گرفته همراهش می‌دوید، من یادم هست وقتی تدریس مغنی‌ام را تمام کرد می‌خواست از من سؤالاتی بکند من یک روزی هجده ساعت کار کردم، این برای من عادی شده بود، من الآن با همین سن خودم، من متولد ۱۳۱۵ هستم گاهی شعری را لذت ببرم، ببینم لازم است، بدون اینکه تکرار کنم، حفظ می‌کنم، به خاطر اینکه من هیچ وقت مثل محصل‌ها، برای امتحان درس نخواندم، من پدرم که از دنیا رفت رُوم نمی‌آمد به برادرم بگویم من کتاب ندارم. یک مناعت طبع عجیب و غریبی داشتم. دبیرستان می‌رفتم کتاب نمی‌خریدم. پول کتاب نداشتم. از کتاب‌های پارسال را که می‌فروختم اگر چند تا کتاب سال جدید را می‌توانستم بخرم، می‌خریدم و اگر نه این که به کسی بگم که من کتاب می‌خواهم، نبودم. هر سال هم در خرداد قبول می‌شدم. من یک بار یک تجدید در سال هفتم دوره پدرم گرفتم، دیگر هیچ سابقه تجدیدی نداشتم، هم‌کلاسی‌هایم گاهی کتاب را می‌بردند چراغ زنبوری را

می بردند در خانه، من مطالعه می کردم، برایشان تدریس می کردم. من به عمرم کتاب کم داشتم. من در کتابخانه مسجد اعظم زودتر همه می رفتم، دیرتر از همه بیرون می آمدم. نوبت عصر هم همینطور، نوبت آخر شب هم همینطور. در این حالت به من خبر داد پدر آقای آشیخ علی سعادت پرور (نویسنده همان کتاب درباره حافظ شرحی دارد) گفت که مادر شما ناراحت شما بود وقتی ایشان این را گفت من دیگر حجره نرفتم همانجا بلیط از گیتی نورد گرفتم رفتم نماز مغرب رسیدم دلجان، نماز مغرب را کنار یک استخری هم آنجا داشت، خواندم به عمرم در هیچ امام زاده‌ای یا امامی نماز به این باحالی نخواندم به خاطر اینکه وقتی گفت من در اولین فرصت رفتم این معنی ولایت ارتباط انسان و پدر و مادر، چقدر می تواند کار کند. من به عزیزان عرض می کنم خیلی وقتها دعای پدر و مادرتان موجب توفیق شما در پژوهش است. جدی بگیرید این را. حالا چه پدر از دنیا رفته — چه مادر سعی کنید در عالم دعوتون. بهترین کار برای اینکه کار تحقیقاتی بکنید این است، هیچ چیزی را مسلم نگیرید. بگویید همه چیز قابل بررسی است. آقای مطهری این گونه بود. در مورد «انّ الحیاة عقیدة و جهاد» گفت خوب سندش را بیاور. اول کسی که روی این اعتراض کرد آقای مطهری بود. امام در صحبت‌هایشان از عقیده و جهاد استفاده کرده‌اند. در مطالب خودش این بحث کردند اما ایشان اشکال خودش را گرفت. یا آن شعر سعدی بنی آدم اعضای یکدیگرند ... را هم برایش ایرادش را گرفت. حالا به نظر من آن شعر سعدی حق با سعدی است نه با آقای مطهری. چون در روایات هم داریم، در نامه‌ای به مالک اشتر حضرت می گوید: «أَمَا أَخْ لَكَ فِي الدِّينِ أَوْ نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ» نظیر لک فی الخلق، همان معنای بنی آدم اعضای یکدیگرند. به هر جهت این حُسن آقای مطهری بود که به خودش اجازه می داد سؤال کند و تا برایش روشن نمی شد نظریه‌اش را نمی گفت. یک بار هم در رابطه با محی الدین هم همین اعتراضش را کرد. که اینکه قال ابراهیم، قال: به فرزندش گفت که «أَنْتِ أَرِي فِي الْمَنَامِ انِّي اذْبَحُكَ» محی الدین عربی می گوید: «قال ابراهیم العقل لاسماعیل النفس انّی اذْبَحُكَ» آقای مطهری

این تفسیر محی‌الدین را تفسیر به رأی گرفته و رد کرده.

و به نظر من این تفسیر به رأی نیست و درست گفت، علتش هم این است «فَلَمَّا أَسْلَمَا وَ تَلَّه  
لِلجِبِينِ وَ نَادَيْنَاهُ أَنْ يَا اِبْرَاهِيمَ قَدْ صَدَقْتَ الرَّؤْيَا» آنچه که در واقع ذبح شد اسماعیل نبود، ذبح  
تعلق ابراهیم به اسماعیل بود. نسخ قبل از وقوع نشد، آنچه واقعی شد همان بود، او درست  
می‌گوید. به هر جهت آقای مطهری این شاخصه‌اش بود که درباره مسأله تحقیق می‌کرد تا به  
حقیقت آن برسد.

والسلام علیکم ورحمه‌الله.